بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم **شماره : 1255**

**لذّت زندگی ، در اوج بندگی**

الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا و نبینا و حبیب الهنا ابی القاسم محمّد و علی آله الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین 0

مسئله ی شرعی در باب انتخاب ناظر به هنگام وصیّت : در مسائل مربوط به وصیّت بعضی علاوه بر اینکه وصیّ تعیین می کنند ، گاهی ناظر هم معیّن می کنند 0 حالا ناظر چه وظیفه ای دارد ؟ کارِ ناظر یکی از این دوتاست ؛ یکی اینکه اگر وصیّ نسبت به عمل به وصیّت کوتاهی داشته باشد و نخواهد عمل کند ناظر او را به عمل کردن وادار کند . کار دیگر این که وصیّ کوتاهی ندارد مگر اینکه موصی (آن کسی که وصیّت کرده) نسبت به تشخیص وصیّ قدری تردید دارد ؛ که نکند وصیّ در تشخیص مصارفِ رأی و نظر او خیلی مصیب نباشد و لذا شخص ناظر در تشخیص مصارف دقیق تر و مشخص تر نظر بدهد ، به این معنا اگر ناظر دید وصیّ در تشخیص موارد مثلاً اشتباه می کند ، ناظر او را راهنمایی کند که آن پول اگر در این راه صرف شود ؛ که به صلاح هست یا صلاح نیست ، ولی گاهی انتخاب ناظر مایه ی معطّلی می شود 0 غالبا موصیها توجّهی به این مطلب ندارند و گاهی موصی به خاطر به دست آوردن دل نزدیکان وصیّ ، ناظر انتخاب می کند که ، مبادا داماد ، همسر یا دیگران ناراحت نشوند . گاهی هم موصی مُستَصوِبی معیّن می کند که وصیّ از او طلب صواب کند ، این گاهی از اوقات ، باعث می شود ، وصی گرفتار بشود حالا می خواهد به وصیّت عمل کند ، ناظر در مسافرت است اگر صبر کند تا او از سفر برگردد کار تعطیل می شود ، در حالی که فوری باید انجام بشود ، گاهی هم ناظر ، آدمِ ناسازگاری است مثلاً ، رأی و نظر نمی دهد ، و می گوید : خیر من صلاح نمی بینم و این انتخاب ناظر مایه ی زحمت و معطّلی می شود . به نظر می رسد انتخاب ناظر لزومی نداشته باسد 0 وقتی موصی تشخیص داد فلان آدم فرد مطمئنّ و دقیق و با تقوی و شخص معتمدی است ، و او را وصیّ معین کرد کافی است و نیازی به دیگران نیست که جز معطّلی و درد سر ثمر ، دیگری ندارد 0

 [أَعُوذُ بِاللَّهِ‏ مِنَ‏ الشَّيْطَانِ‏ الرَّجِيم‏ [وَ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لا يَسْتَحْسِرُون‏\* يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لا يَفْتُرُون‏](انبیاء19و20) و از آن اوست هرکس که در آسمانها و زمین است ، و کسانی که نزد اویند(فرشتگان ) هیچگاه از عبادتش ، استکبار نمی ورزند و هرگز خسته نمی شوند \* شب و روز او را تسبیح می گویند ، و هرگز سست نمی شوند 0

**چگونگی تبدیل معرفت اجمالی به معرفت تفصیلی**

گفتیم عالم خلقت هدف و غایتی دارد و آن هم عبادت پروردگار است و عبادت هم متفرّع بر معرفت و شناخت است معلوم است 0 تا کسی موجودی را به کمال و جمال نشناسد به سراغ او نمی رود و گفتیم : عبادت همان حرکت به سوی کمال است و تا معبود را به کمال نشناسد مسلّم خود را به او نزدیک نمی کند و لذا قبلاً باید معبود را بشناسد و بعد به سراغ او برود منتها این شناخت اجمالاً مقدّم بر عبادت است ولی تفصیلاً متأخّر از عبادت است ، به عبارت دیگر عبادت از معرفت اجمالی تولید می شود و بعد خودِ عبادت معرفت تفصیلی را تولید می کند 0

به طور اجمال ، انسان به این شناخت می رسد که من خالق و رازق دارم ، زنده کننده و میراننده دارم و خود را محتاج او می بیند و عبادت می کند ، برای اینکه او را از خود راضی نگه دارد 0 خود این عبادت کم کم باعث می شود معرفتش نسبت به همان ذات اقدسی که اجمالاً او را می شناخت بیشتر و کاملتر و عمیق تر و لطیف تر بشود 0

و امّا معرفت اینطور نیست که با خواندن و نوشتن و شنیدن و مانند اینها به دست بیاید . باید انسان طبق دستورات عمل کند تا کم کم خودِ این عمل ، روح را تلطیف کند مخصوصاً پرهیز از محرمّات ، روح انسان را تلطیف می کند مانند آیینه ای که صفحه اش پاک شده و تیرگیها برطرف شده ، خود به خود در صفحه ی آیینه ای که از زنگار پاک شده ، جمال در آن منعکس می شود 0 البته این کار ابتدای امر تکلّف دارد ، تیره هم می بیند ، روشن نمی بیند . ولی ، کم کم همین عبادتِ با تکلّف به عبادتِ با تلذّذ و عبادتِ با عشق و محبّت منتهی می شود .

**معنای حدیث** مَنْ‏ عَرَفَ‏ نَفْسَهُ‏

و لذا برای حدیث [مَنْ‏ عَرَفَ‏ نَفْسَهُ‏ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّه‏](بحار ج2ص32 ) هرکس خودش را بشناسد ، پروردگارش را خواهد شناخت 0

برای این حدیث ، معانی مختلفی گفته اند ، بعضی گفته اند : این تعلیق به مُحال است مثلاً چون شناختن خود نفس مُحال است ، پس شناختن خدا هم مُحال است . و برخی گفته اند که انسان وقتی خود را به فقر و نیاز شناخت قهراً برای اینکه کمبود های خود را برطرف کند ، سراغ آن کسی می رود که او را غنیّ می بیند ، در آیینه ی فقر خود جمال غنیّ را می بیند ، حتماً به سمت او می رود که فقرش را برطرف کند و خود این ، کم کم او را به غنی نزدیک تر می کند و قرب عمیق تری برایش پیش می آورد .

**مقام بلند عبادت از روی محبّت**

 حالا برای اینکه خداوند حکیم بفهماند که نیازی به عبادت شما نیست ، همه ی موجودات عالم مخلوق او هستند ، همه مِلک او هستند و منتها آن کسانی که به او نزدیکتر شده اند ؛ آنها علی الدّوام در حال عبادتند ؛ آنها کسانی هستند که با تکلّف هم اگر بوده کم کم یا محبّت به حدّ عبادت رسیده اند ، بطوری که در این مرحله دیگر نه استکباری دارند نه استحساری ، یعنی بار سنگینی برخودش احساس نمی کند ، نه خستگی دارد و نه کبر ، چون خود را به فقر می شناسد ، آدمی که خود را به فقر و نیاز شناخت ، معقول نیست که استکبار کند هیچ وقت شخص نیازمند در مقابل فرد غنی کبر نشان نمی دهد ، بلکه تذلّل می کند ، همیشه شخص فقیر وقتی احساس فقر می کند آن طرف را غنی می بیند ، طبعاً پیش او تذلّل می کند ، تکّبر نمی کند ؛ چرا که تکّبر با احساس تذلّل منافات دارد و لذا [لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لا يَسْتَحْسِرُون‏] (انبیاء19) اینها چه کسانی هستند ؟ آن کسانی که عِندالله اند ؛ عِند الرّب اند ؛ رسیدن به این مقام خیلی مایه می خواهد . گروهی که براثر آن عباداتی اگر با تکلف هم بوده علوّ فکری و ارتقاء روحی پیدا کرده اند ، این همّت درآنها پیدا شده که خود را از عالمِ خاک بالا بکشند و به عالمِ پاک الهی بیفکنند ، این گروه اگر چه ظاهراً در میان مردمند ، با خاک نشینان هم مجلسند ، ولی همینها روحشان در عالم پاک است و با خدا انیسند ، ولو اینکه بدنشان [تَقَلَّبُ‏ أَبْدَانِهِمْ‏ ‏] در میان همین خاک نشینان در گردش است و رفت و آمد می کنند ، با اینها می نشینند ، معاشرتی دارند و هم مجلسند ولی در عین حال[ لَيْسُوا مِنْ أَهْلِهَا] ، در عین حال که با آنها هستند از آنها نیستند ، اینها مقامشان بالاست ، ( مِن عِنده) هستند ؛ اینها عالم (عِند الرّب ) را به دست آورده اند 0 خیلی با دیگران فرق دارند ، اینها هستند که [لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لا يَسْتَحْسِرُون‏] (انبیاء19) ، اینها به آن درجه که رسیده اند که استکباری ندارند ، خود را ذلیل می بینند ، نه تکّبری دارند و نه خسته می شوند ، خستگی هم ندارند ، استکبار و استحسار ندارند ، خود را ابداً برتر نمی بینند ، شیطان که نیستند که می گوید : [خَلَقْتَني‏ مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طين‏](ص76) من از او بهترم ، مرا از آتش آفریده ای و او را از گل 0

 نه اینها آدمند ، آدم گفت :[رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا](اعراف 23)پروردگارا ! ما به خویستن ستم کردیم 0

 بله ، اظهار تذلّل کرد ، آن کسانی که متکبّرند اینها ابلیس زاده اند ، آن کسانی که متواضعند آدم زاده اند ، اینها آدمند ، اینها استکبار و استحسار ندارند ؛ هیچ خستگی را هم نمی فهمند 0

**مشابهت انسانهای فرشته صفت به فرشتگان الهی**

[يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لا يَفْتُرُون‏] (انبیاء 20) شبانه روز در حال تسبیحند ، سستی در وجودشان پیدا نمی شود ، حالا فرشتگان در حال تسبیحند ، تسبیح فرشتگان هم تماماً سبحان الله گفتن نیست ، تسبیح فرشتگان همان حُسن تدبیری است که در نظام عالم دارند ، آنها مدبّر الامرند ، فرشتگان در نظام عالم تدبیرها دارند ، یکی موکّل ارزاق مردم است ، دیگری موکّل بر علوم و دیگری موکّل بر حیات و دیگری موکل بر قبض روح

هستند 0اینها در عالم کار می کنند ، یکی باران می آورد ، یکی در زمین ، گُلها را می رویاند ، اینها حُسن تدبیر دارند ، حُسن تدبیرشان در عالم خلقت ، کاشف از منزه بودن خدا از جهل و از عجز و از ضعف است ، اینها که تدبیرات حَسَن دارند و مخلوق او هستند ، کاشف از این است که او هم نظام احسن را در عالم ایجاد کرده ، پس انسانهای فرشته صفت هم چنینند 0آنها هم با حُسن اخلاقشان ، با حُسن اعمالشان ، سبّوحیت خدا را نشان می دهند ، هم فرشتگان با حُسن تدبیرشان ، و هم انسانهای فرشته صفت با حُسن رفتارشان سبّوحیت حق تعالی را نشان می دهند و لذا ، این جمله از امام سجاد علیه السّلام است که[وَ قَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِين‏اخْتَصَصْتَهُمْ‏ لِنَفْسِكَ‏‏ ] (بحارج56ص226) خدایا! درود و رحمت تو برآن دسته از فرشتگان که آنها را برای خودت اختصاص داده ای [وَ أَغْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ بِتَقْدِيسِك‏ ](بحارج56ص226) یعنی آنها را از غذا و نوشیدنی ها و خوردنی ها بی نیاز کرده ای ، یعنی غذای آنها تقدیس و تسبیح تو است 0

**گوناگونی غذاها در عوالم خلق**

 باید دانست که عوالِم خلق گوناگون است ، این عالَم مخلوقات فراوانی دارد ، غذاها هم گوناگون است ، همه ی غذاها که چلو کباب و خورشت فسنجان نیست ، در این عالم غذاهایی هست که باید آنها را شناخت ، (مِن عِند الرّب) را با (مِن عِند البَطن) باید فرق گذاشت ، گروهی هستند که عِندالبطنند ، عند الفرجند 0 اینها حسابشان جداست ، گروهی هستند که عِند الله اند ، عِند الرّبند ، اینها را نباید با هم اشتباه کرد ، [وَ مَنْ عِنْدَهُ لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لا يَسْتَحْسِرُون‏](انبیاء 19) امّا آنهایی که پایین ترند ، اینها برای نماز صبحِ خود پا نمی شوند ، اینها خواب برایشان بهتر از نماز صبح است ، اگر نماز صبح بیدارشان کنی ناراحت می شوند ، اگر هم برخیزند با کسالت و خستگی بلند می شوند ، اینها عند الرّب نیستند و الاّ اگر عند الرب بودند [يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لا يَسْتَحْسِرُون‏] (انبیاء 19) بودند ، [إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ‏ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ‏ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلا]

(بحارج91ص148) خدایا کیست که شیرینی محبت تو را چشید و به جای تو دیگری را برگزید ؟ 0

 خدایا چه کسی شیرینی محبّتت را چشید در عین حال دیگری را بر تو مقدّم کرد ، مگر می شود کسی طلا را بشناسد و بعد کلوخ را بر آن مقدّم کند مگر می شود ؟ 0

**اوج فکری و روحی انسانهای الهی**

اینها گروهی هستند که در تذلّل و خود باختگی در جنب آن جلال ، به جایی رسیده اند که خود را اصلاً لایق ذکر هم نمی دانند ؛ به قدری در مقابل ذات اقدس حقّ ، خود را باخته اند که اصلاً خودرا لایق ذکر نمی دانند ، لایق مناجات با خدا نمی دانند ، به فرموده ی امام سیّد السّاجدین امام العارفین علیه الصّلوة و السّلام که می فرماید : [إِلَهِي لَوْ لَا الْوَاجِبُ مِنْ‏ قَبُولِ‏ أَمْرِكَ‏ لَنَزَّهْتُكَ مِنْ ذِكْرِي إِيَّاكَ‏](بحارج91ص151) : خدایا اگر واجب نبود که امر تو را بپذیرم (که فرمودی مرا ذکر کنید ) هرآینه تو را منزه می دانستم که موجودی مثل من ذگر تو را بگوید 0

اگر نبود که به من دستور داده ای ذکرت کنم اگر این نبود که فرموده ای [يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثيرا](احزاب 41)[اذْكُرُوني‏ أَذْكُرْكُمْ ](بقره 152)مرا ذکر کنید تا شما را ذکر کنم ، حضرت فرمود : اگر دستور نداده بودی ، من تو را منزّه از این می دانستم که من ذکرت را بگویم ، من چکاره ام ؟ [أین التّراب و ربّ الارباب](عیون اخبار الرضا ج1ص15) ؟ من چکاره ام ؟ خاک کجا و عالم پاک کجا ؟ امام سجاد علیه السّلام در ادامه عرضه می دارد : [عَلَى أَنَّ ذِكْرِي لَكَ بِقَدْرِي لَا بِقَدْرِكَ وَ مَا عَسَى أَنْ يَبْلُغَ مِقْدَارِي حَتَّى أُجْعَلَ مَحَلًّا لِتَقْدِيسِك]‏(بحارج91ص151) به خاطر این که ذکر من نسبت به تو ، به اندازه ی من است نه به اندازه ی تو ، و قدر و مقدار من به چه اندازه می رسد که محلّی برای تقدیس تو باشد ؟

 من کِی می توانم ، چه ارزشی دارم که قلب من کانون یاد تو باشد ، این قلب من آلوده است ، مزبله ، چه قابلیّتی دارد که آن را با گل بیارایند ؟ ، این قلب من آلوده است تو منزّه ازآن هستی که به اسمت زبان من جاری بشود ، تو منزه از آنی که یاد تو در قلب من وارد بشود ، امّا امر کرده ای ، چون امر کرده ای اطاعت می کنم ؛ اگر نبود امر تو منزّه می دانستم تو را از اینکه یادت کنم ، به قول آن شاعر :

هزار مرتبه شویم دهان به مشک و گلاب هنوز نام تو بردن کمال بی ادبی ست

**ذکر نام خدا و اولیای او همراه با احترام**

حالا ما اسم خدا را چه جور می بریم ؟ اسم اولیاء را چه جور می بریم ؟ بعضی افراد گاهی اوقات اسم امامها را با کمال بی ادبی و بی احترامی می برند و حاضر نیستند کلمه ی «حضرت» هم ابتدای آن بگذارند و دنبالش هم «علیه السّلام» بگویند 0 در جایی خواندم که از قول بزرگی نقل شده بود : من در یکی از بلاد کفر بودم آنجا دیدم دور مردی جمع شده و او را به شدّت می زنند و او هم هیچ چیز نمی گوید ، همینطور ساکت ایستاده نه از خود دفاع می کند و نه حرفی می زند ، بلکه سر خجلت به پایین انداخته ، با شرمندگی کتک را می خورد و چیزی نمی گوید ، بعد آنها خسته شدند و رفتند ، او هم راه خود را گرفت و رفت ؛ من تعجّب کردم به دنبال او رفتم . گفتم : جریان چه بود تو را می زدند ؟ تو ایستاده بودی و چیزی نمی گفتی ، گفت : در میان ما ، رسم این است که اگر کسی بخواهد اسم بت بزرگ را ببرد ، باید یک سال انزوا پیشه کرده ، از مردم کناره گیری کند و از گناهان دنیا بپرهیزد ، و یک سال ریاضت بکشد و بعد آمادگی و صلاحیت پیدا کند ، اسم بت بزرگ را ببرد من امروز اشتباه کردم قبل از اینکه این صلاحیت را کسب کنم ، اسم بت بزرگ را به زبان آوردم ، و لذا مرا محاصره کردند به خاطر همین که چرا بدون شایستگی اسم بت را به زبان آورده ای و زدند ؛ من خود را مستحق این کتک می دیدم ، برای اینکه شرمنده و خجالت زده بودم ، که چرا این کار را کردم ، چرا با نداشتن صلاحیت اسم بت بزرگ را آورده ام 0 بعد آن مرد بزرگ می گوید : ما باید رعایت حرمت خدا و اولیاء خدا را از بت پرست ها یاد بگیریم ، آنها برای بت بزرگشان ارزش قائلند که تا صلاحیت پیدا نکنند اسمش را نمی برند0

به هرحال امام سجاد علیه السّلام به درگاه الهی عرضه می دارد : خدایا ! اگر امر تو نبود من تو را مقدس تر و منزه تر از این می دانستم که نام تو را بر زبان آورم 0

**مفهوم عبارت مناجات شعبانیّه در قالب یک مثال**

یکی از فضلا هم مطلبی دارد می گوید : من مدّتی در باره ی این جمله فکر می کردم که در مناجات شعبانیّه آمده است [إِلَهِي إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ وَ إِنْ أَخَذْتَنِي بِذُنُوبِي أَخَذْتُكَ‏ بِمَغْفِرَتِك] (مفاتیج الجنان ، اعمال ماه شعبان ) ‏خدایا! اگر تو مرا به جرمم مؤاخذه کنی ، من هم تو را به عفوت مؤاخذه می کنم ، و اگر مرا به گناهانم مؤاخذه کنی من هم تو را به مغفرتت مؤاخذه می کنم 0 علی الظّاهر معنای این جمله مقداری جسارت و زنندگی دارد ، بنده خود را از خدا طلبکار می داند که اگر تو مچ مرا بگیری که چرا گناهکاری من هم مچ تو را می گیرم که چرا غفاری ؟ به بیان دیگر اگر گریبان مرا تو بگیری که چرا گناه کردی ؟ من هم گریبان تو را می گیرم که چرا غفاری ؟ من فکر می کردم ، این جمله قدری جسارت آمیز است ، و حال آنکه این مناجات از ناحیه معصومین علیهم السّلام صادر شده و چه بسا همه ی معصومین علیهم السّلام این مناجات را می خوانند آنوقت چطور می شود این جمله با این کیفیت جسارت آمیز صادر شده باشد ؟ بعد او می گوید : من مدّتی متحیّر بودم که این جمله ی جسارت آمیز چطور ممکن است که از معصوم صادر شده باشد ؟ 0

 تا اینکه بنده روزی مردی را دیدم که بچّه گربه ای داشت ؛ آن بچّه گربه با او بازی می کرد ، بعد صاحبش او را نوازش می کرد ، دست به سر و گوش او می کشید ، بعد ، آن بچّه گربه هم دست صاحبش را به دهان می گرفت و با همین عمل محبّت خودش را نشان می داد و تشکّر می کرد بعد ، این مرد سراغ بچّه گربه ی دیگری رفت ، او را به نوازش گرفت . بچّه گربه شرور بود ، دست صاحبش را گاز گرفت ، پنجه کشید و خراشید و او ناراحت شد و بچه گربه را بیرون انداخت 0 من از این ماجرا عبرت گرفتم ، مثل اینکه این جمله برای من معنا شد برای اینکه هردو بچّه گربه دست صاحبشان را به دهان گرفتند ، یکی با محبّت به دهان گرفته مورد رضای صاحبش قرار گرفت و دیگری با جسارت و شرارت گاز گرفت و صاحبش او را با خشونت دور انداخت 0

حالا أخذ در [ أَخَذْتُكَ‏ بِمَغْفِرَتِك] ، دو جور معنا می شود : یکی این که من گریبان تو را می گیرم و دیگر این که من ، دامن تو را می گیرم ، بین گریبان گرفتن که علامت طلبکاری است با دامن گرفتن که علامت امیدواری و تذلّل است خیلی فاصله است ، این دو باهم خیلی فرق دارد 0 به قدر فاصله ی دامن تا گریبان فرق دارد ، از زمین تا آسمان با هم فرق دارد 0[ أَخَذْتُكَ‏ بِمَغْفِرَتِك] طلبکاری و گریبان گرفتن نیست ، دست به دامان زدن است ، اگر تو بر سرم بزنی که چرا گناه کردی ؟ من دامنت را می چسبم که امیدوار به مغفرتت بودم ، تو را غفّار دیدم و چنانچه از من لغزشی صادر شد ، تو را غفّار دیدم ، پس[أَخَذْتَنِي بِذُنُوبِي] و [ أَخَذْتُكَ‏ بِمَغْفِرَتِك] آن أخذ با این أخذ ، فرق دارد ، [أَخَذْتَنِي بِذُنُوبِي] یعنی اگر تو با قهاریّت بر سرم بزنی که چرا گناه کردی ؟ من هم با تذلّل و با عبودیّت دست به دامنت می زنم که غفّاری ، به غفّاریتت دست به دامن می شوم ؛ پس فرق می کند ، این طلبکاری نیست این امیدواری است ، بله کسی از خدا طلبکار نیست 0

**کمال انسان : ناچیز دیدن خود در برابر خدای سبحان**

نظیر این مناجات از حضرت موسی علیه السّلام نقل شده ، آن حضرت به خدا عرض کرد : خدایا ! در چنته ی گدایی چیزی دارم که در خزانه ی پادشاهی تو نیست ، من چیزی دارم تو نداری ، بعد خطاب آمد که تو چه داری که من ندارم ؟ ، گفت : من خدایی چون تو دارم و تو خدایی چون تو نداری 0 این به نظر می رسد یک نوع طلبکاری است وقتی مقایسه می کند که تو نداری من دارم ، این به حسب ظاهر جسارت است ، امّا نه ، این به قول آقایان «مدح شبیه به ذم» است 0آنچه من دارم تو نداری ، من خدایی چون تو دارم 000

امام امیر المؤمنین علی علیه السلام مولای ما هم می فرمود : [ إِلَهِي كَفَى‏ بِي‏ عِزّاً أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْداً وَ كَفَى بِي فَخْراً أَنْ تَكُونَ لِي رَبّاً أَنْتَ كَمَا أُحِبُّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِب‏](بحارج74ص400) این شرف برای من بس که بنده ی تو باشم ، این و این افتخار برای من بس که تو خدای من باشی ، من می نازم که تو خدای منی و شرف دارم که بنده ی تو هستم . تو آن چنان هستی که من دوست دارم ، پس مرا چنان قرار ده که تو دوست داری0 امیدواریم به برکت خاندان عصمت علیهم الصّلوه و السّلام به معانی اصلی این مفاهیمی که عرشی و الهی است واقعاً برسیم 0

امام سجّاد علیه السّلام عرضه می دارد : [يَا سَيِّدِي‏ وَ مَا خَطَرِي‏ ] (زاد المعاد مفاتیح الجنان ص96)‏

 مولای من ! من چی هستم ؟ ، حتّی نفرمود : من کی هستم ؟ ، آدم گاهی می گوید : من کی هستم ؟ گاهی می گوید : من چی هستم ؟ ، مولای من ! آقای من ! ، من چی هستم ؟ ، چه ارزشی دارم ، [هَبْنِي بِفَضْلِكَ سَيِّدِي] خدای من ! فقط من احتیاج به عفو تو دارم [وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِك]من نیاز به فضل تو دارم ، بر من تصدّق کن 0 این خاندان در عین اینکه اوج معرفت دارند و کسی به مقام آنها نمی رسد و افراد نمی توانند تصّور کنند مقام آنها را ، در عین حال آن قدر تضرّع و تذلّل می کنند [قَدْ أَوْقَفْتُ نَفْسِي مَوْقِفَ‏ الْأَذِلَّاءِ الْمُذْنِبِين]‏(صحیفه سجادیه ص258)خدایا! من خودم را در جای ذلیل ها قرار داده ام ، [يَا سَيِّدِي‏ وَ مَا خَطَرِي‏ ] دعای شانزدهم صحیفه سجادیّه را ملاحظه بفرمایید امام سیّد السّاجدین علیه السلام در روز نیمه شعبان می خواند :[يَا إِلَهِي لَوْ بَكَيْتُ‏ إِلَيْكَ‏ حَتَّى تَسْقُطَ أَشْفَارُ عَيْنَي] (صحیفه سجادیه ص82)‏ خدایا ! اگر آنقدر گریه کنم که مژه های چشمم بریزد ، آنقدر ناله کنم که صدا در سینه ام منقطع شود ، آنقدر سر پا بایستم تا پاهای من ورم کند و متلاشی بشود ، آنقدر رکوع کنم که استخوان های پشتم بشکند ، آنقدر سجده کنم که چشم ها از حدقه بیرون بیاید ، در تمام عمرم آب خاکستر آلود بخورم ، خاک زمین بخورم ودر این مدّت از شدت حیا ، شرمندگی سر بر آسمانت نگیرم ، با همه ی این عبادت ها [مَا اسْتَوْجَبْتُ بِذَلِكَ مَحْوَ سَيِّئَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ‏ سَيِّئَاتِي‏].(صحیفه سجادیه ص82) در عین حال استحقاق این را پیدا نمی کنم که حتّی یک لغزش از لغزشهای مرا بیامرزی یعنی اینقدر لغزش در پیشگاه تو بزرگ است ، به عظمت و جلالت تو جسارت می شود که چنانچه فضل و کرم تو نباشد من استحقاق عفو پیدا نمی کنم [اللهمّ عاملنا بفضلك‏ و لا تعاملنا بعدلك.](منهاج البراعه ج14ص356)

**ماتم بی پایان امام علی بن الحسین علیه السّلام**

از کنیز خانه ی امام السّاجدین علیه السّلام پرسیدند : شرح حال آقا را بیان کن ، گفت به طور اجمال به شما بگویم : در تمام این مدّت قریب 35 سال بعد از واقعه ی کربلا که حضرت حیات داشتند ، در تمام این مدّت نشد یک روز برایش غذا ببرم و یک شب برایش بستر بگسترانم ؛ یعنی هیچ شبی نمی خوابید ، و هیچ روزی غذا نمی خورد ، روزها روزه دار و شبها شب زنده دار بود ، فقط موقع افطار که می شد یک قرص نان و مقداری آب برا او می بردم ، ولی مگر می خورد؟ نگاه به آب می کرد گریه می کرد ؛ نگاه به نان می کرد اشک می ریخت ، می گفت :

[ آه ، قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ص جَائِعاً قُتِلَ‏ ابْنُ‏ رَسُولِ‏ اللَّهِ‏ عَطْشَانا](وسائل الشیعه ج3ص282)یعنی چطور علیّ ابن الحسین غذا بخورد ، چطور آب بخورد و حال آنکه با چشم خود دید ، پسر پیغمبر را با لب عطشان و شکم گرسنه در کنار آب روان سر بریدند .

الا لعنه الله علی القوم الظّالمین و الحمد الله ربّ العالمین